

اوست‌ها

میراث‌داران ایران فرهنگی در قفقاز (بر پایه مطالعات میدانی سال ۲۰۰۸-۲۰۰۷ میلادی)

حامد کاظم‌زاده *

E-mail: hamedkazemzadeh@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۳/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۰/۱۳

چکیده

جمهوری‌های اوستیای شمالی و جنوبی، به علت داشتن زبان ایرانی و خصوصیات فرهنگی مشترک با سرزمین ایران، همواره مورد توجه قفقازشناسان بوده‌اند. متأسفانه به دلیل جدا شدن این منطقه از مرزهای ایران‌زمین در جنگ‌های ایران و روس و همچنین به وجود آمدن شوروی کمونیستی در قرن بیستم، اوستیا هویت گذشته خود را به فراموشی سپرد و ایرانیان نیز به همین علل از اوستیا جز نام نشنیدند. در این نوشتار سعی خواهد شد دلایلی علمی مبتنی بر پژوهش‌های تاریخی درباره ریشه مشترک آسی‌ها (اوست‌ها) با ایرانیان و همچنین یکی بودن آنها با سکاها، سرمت‌ها و آلان‌ها، و ادامه‌دهنده فرهنگ و تمدن ایرانی در شمال دریای مازندران و جبال قفقاز، با بررسی میدانی ارائه شود.

شناخت در این زمینه و بررسی تاریخ و فرهنگ این تیره ایرانی، کمک شایانی به بازشناسی فرهنگ ایرانی در قفقاز و گستره جهان ایرانی می‌کند. ارتباطات این اقوام تا یک سده پیش نیز با سرزمین ایران ادامه داشت، ولی با از بین رفتن مرز مشترک، دیگر نامی از آسی‌ها در تاریخ ایران شنیده نشد. همچنین، حوادث اخیر در منطقه اوستیا و درگیری‌های قومی و نظامی، باعث شد توجهی دوباره به منطقه اوستیا شود که می‌تواند در سیاست قفقازی نظام جمهوری اسلامی ایران جای بگیرد و ارتباطات از طریق شناخت بیشتر طرفین از یکدیگر به وقوع بپیوندد. به همین منظور، نگارنده در سال گذشته سفری شش‌ماهه به منطقه اوستیای شمالی داشت و توانست داده‌ها و اطلاعات میدانی مناسبی را در حوزه تاریخ و فرهنگ اوست‌ها و نگاه آنان به ایران جمع‌آوری نماید.

کلیدواژه‌ها: اوستیا (سکا، سرمت، آلان، آس)، میراث ایرانی، ایران فرهنگی.

مقدمه

پس از فروپاشی شوروی و ظهور کشورهای نوپای مستقل، به خصوص در قفقاز شمالی که پیش از این به صورت استان و برخی به صورت جمهوری‌های خودمختار بودند، در اغلب مراکز علمی جهان، شناختی از این کشورها و جمهوری‌ها وجود نداشت و نیاز مبرمی به پژوهش و مطالعه در این عرصه احساس می‌شد. بر اساس اطلاعات خاورشناسان و باستان‌شناسان، یکی از مناطق اسکان اولیه آریایی‌ها، قبل از ورود به فلات ایران، قفقاز شمالی است؛ به طوری که این منطقه تا زمان کنونی، از مناطقی در پیرامون ما بوده که همواره ارتباط ناگسسته‌ای با تاریخ ایران داشته است. وجود مناطق باستانی از دوره هخامنشی و اشکانی و همچنین وجود آثار فراوان ایرانی - اسلامی در این منطقه، دلیلی بر این گفتار است. در مرکز قفقاز (قفقاز شمالی) و در میان جبال قفقاز، دو جمهوری به نام‌های اوستیای شمالی در فدراسیون روسیه و اوستیای جنوبی در جمهوری گرجستان به چشم می‌خورد که دارای زبان ایرانی از شاخه شرقی و نژاد آریایی‌اند. بدین ترتیب، اوستیا با قرار گرفتن در مرکز قفقاز، در مهم‌ترین منطقه راهبردی قفقاز واقع شده است و از گذشته‌های دور، محل عبور اقوام مهاجر و مهاجم بوده است. از جمله این اقوام که در این منطقه اسکان پیدا نموده و در طی هزاران سال به حیات خود ادامه داده است، همان تیره آسی از اقوام آریایی (هندواروپایی) شاخه ایرانی است. در این پژوهش، سعی شده است که با استفاده از منابع و مآخذ موجود در زبان فارسی و مقالات علمی و مورد تأیید به زبان‌های بیگانه، نتیجه‌گیری منطقی و علمی در باب ریشه و نژاد این اقوام گرفته شود. باید توجه داشت که به علت کمبود منابع، نگارنده سعی کرده است تنها به جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات پردازد و آنها را توصیف کند.

اهمیت این پژوهش و موضوع آن از این لحاظ قابل تأمل است که در سالیان اخیر و به علت ترجمه‌های نادرست از مقالات ضعیف و مغرضانه، ایرانیان و پژوهشگران می‌پندارند که اقوام آسی با اقوام سکایی یا سرمتی و آن دو با قوم آلان ارتباطی ندارند و به خصوص آلان‌ها و آس‌ها جزو تیره‌های ایرانی نیستند و متعلق به اقوام آلتایی‌اند. لذا، تحقیق و پژوهش علمی در این عرصه، این اشتباه تاریخی و عمدی را - که احتمالاً توسط دانشمندان روسی به وجود آمده است - جبران می‌کند.

مسئله اصلی در این پژوهش ارتباط میان اقوام سکایی و سرمتی با اقوام آلانی و آسی و تأثیر این تیره‌ها بر تاریخ ایران است. فرضیه مورد نظر نگارنده نیز همان ارتباط مستمر بین این اقوام با یکدیگر و ارتباط ناگسسته با تاریخ ایران است. پرسش اصلی

پژوهش بررسی تداوم این میراث ایرانی در قفقاز شمالی و وجود اقوام ایرانی در این خطه است. روش پژوهش در این تحقیق بررسی گام‌به‌گام تاریخی، بر اساس دوره‌های زمانی مشخص در تحقیق است که در محدوده جغرافیایی جمهوری اوستیای شمالی و جنوبی شکل می‌گیرد. از مشکلات این پژوهش در درجه نخست می‌توان به عدم دسترسی میدانی، فقدان منابع و مآخذ معتبر به زبان فارسی، نبود منابع روسی و محدودیت استفاده از منابع و مآخذ انگلیسی اشاره کرد. نکته دیگری که قابل ذکر است، همانا تناقض میان منابع و دادن اطلاعات غلط در برخی از مآخذ است. لذا، برداشت صحیح و منصفانه از این داده‌ها بسیار مشکل است. به این دلیل نگارنده مقاله برای تکمیل داده‌ها، سفری شش ماهه به منطقه اوستیا در سال ۲۰۰۸ میلادی داشته است. امید است این مقاله، نگارنده توانسته باشد مدخل مناسبی را در جهت تحقیقات بعدی گشوده باشد.

درآمدی بر اوست‌ها و قفقاز شمالی

منطقه قفقاز از نظر ساختار قومی جزو پیچیده‌ترین مناطق جهان است. این منطقه برزخ بین آسیا و اروپاست که با گذشت قرن‌ها، جابه‌جایی‌های قومی مختلف در آن انجام شده است. این منطقه حائلی میان دین اسلام و دین مسیحیت و همچنین سه تمدن بزرگ معاصر، یعنی روسیه، ایران و عثمانی است و همواره میدان مناقشه و کشمکش این سه تمدن و این گوناگونی مذاهب واقع شده است. اکنون در این منطقه بیش از پنجاه تیره انسانی زندگی می‌کنند (۱) و مردم آن در کل به سه خانواده زبانی تقسیم می‌شوند: قفقازی، آلتایی و هندواروپایی (۲). تفکیک قومی قفقاز اساساً برحسب زبان انجام می‌شود؛ هرچند، تعلق مذهبی نیز به‌ویژه در اعصار پیشین، در شکل‌گیری قومیت‌ها بی‌تأثیر نبوده است و امروزه نیز دخالت قاطع در هویت ساکنان این سرزمین دارد. در هر صورت، آمارهای موجود زبان را وجه تمایز میان اقوام، به‌استثنای یهودیان، قرار می‌دهد و تفکیک مذهبی در سرشماری‌های دوره شوروی و حتی روسیه منعکس نیست (Балкаров, 1970: 82).

زبان‌های قفقازی به سه گروه تقسیم می‌شود: گروه جنوبی (یا کارتولی) شامل زبان گرجی (زبان گرجی‌ها و آجارها) و یک یا دو زبان غیرکتبی دیگر است (Job, 2004: 62). Шагиров, 1999: 43). گروه شمال غربی شامل زبان‌های خانواده آبخازی - آدیغه‌ای می‌شود. آبخازی دو گویش ادبی دارد: آبخازی و آبازی. اقوام کابارد، چرکس و آدیغه همگی به گویش‌های مختلف چرکسی سخن می‌گویند و زبان خود را «آدیغه» می‌نامند

(Chirikba, 1998: 18-24). گروه شمال شرقی یا ایناخ (وایناخ^۱ یا ناخو) – داغستانی^۲ زبان‌های ذیل را شامل می‌شود: ۱. چچن و اینگوش (دو گویش ادبی متقابلاً مفهوم از گروه زبانی «ناخو» یا ایناخ)؛ ۲. آوار (آور)^۳ و گویش‌های مختلف آن در شمال غربی داغستان؛ ۳. درَغه (دارگین)^۴ و لاک^۵ (دو زبان نزدیک اما متقابلاً نامفهوم و پراکنده در داغستان)؛ ۴. خانواده «سموری» که زبان اقوام لزگی^۶ و آغول (اگل)^۷ و رُتل^۸ و تساخور (زخور)^۹ و طبرسران (تبرسان)^{۱۰} را (همه در جنوب غربی داغستان و شمال جمهوری آذربایجان) دربر می‌گیرد (Harris, 1991: 18). باید افزود که رابطه خویشاوندی میان سه گروه زبانی اخیرالذکر مجهول است و تنها به اعتبار وحدت جغرافیایی و تعلق به منطقه قفقاز است که همه این زبان‌ها به «قفقازی»^{۱۱} موسوم شده‌اند (Chirikba, 1998: 18-24). خانواده زبان‌های آلتایی شامل مجموعه زبان‌های ترکی است که در سراسر منطقه به صورت اقلیت (به‌غیر از جمهوری آذربایجان) پخش هستند که از آن جمله می‌توان به بالکارها (بلغارها)، کاراجای‌ها (قره‌چای‌ها)، کموک‌ها (قموق‌ها)، کالمیک‌ها و نوگای‌ها (نوگای‌ها) اشاره کرد. خانواده زبان‌های هندواروپایی شامل زبان‌های ایرانی (تاتی، تالشی، اوستی، کردی)، ارمنی و اسلاوی است (Гордин, Я.А., 2006: 2-3, СПб: 13). از جمله مناطق زبانی هندواروپایی در قفقاز، مردم اوستیا هستند که به زبان شرقی شاخه ایرانی، نزدیک به زبان سکایی و سُغدی، صحبت می‌کنند. در اواخر هزاره دوم ق.م. در قفقاز، به‌خصوص در ناحیه شمالی آن، «اسکیت‌ها» (۳) بیش از سایر اقوام و نژادهای دیگر نمود پیدا کردند. آنان از قبایل ایرانی‌زبانی بودند که فرهنگی غنی به وجود آوردند. «اسکیت‌ها» تمدن بزرگی را پس از یونانی‌ها در آسیای مرکزی پایه‌گذاری کردند. بنا به گفته هرودوت، «اسکیت‌ها» در قرن هفتم ق.م. از فرای قفقاز (۴) به سوی آسیای صغیر حرکت کردند و در آنجا ۲۸ سال پادشاهی کردند و پس از آن توسط هوخستره، پادشاه ماد، سرنگون شدند. تعدادی از آنها به قفقاز برگشتند و برخی دیگر به آسیای مرکزی رفتند. «اسکیت‌ها»های بازگشته از ماورای قفقاز به حوالی دریای سیاه لشکرکشی کردند و برطبق شواهد مکتوب، هشتاد سال در آنجا پادشاهی کردند و سپس توسط «سرمت‌ها» (۵) از این مناطق رانده شدند. «سرمت‌ها» مناطق وسیعی را از قفقاز شمالی اشغال کردند و زمانی که قبایل آنها با هم متحد شدند «آلان‌ها»^{۱۲} را به

- | | | |
|-----------------------|-----------|-------------------------|
| 1. Veinakh | 5. Lak | 9. Tsakhur |
| 2. Nakho-Dagestianian | 6. Lezgin | 10. Tabasaran |
| 3. Avar | 7. Agul | 11. Caucasian languages |
| 4. Dargin | 8. Rutul | 12. Allons |

وجود آوردند که از دریای آزوف تا دریای مازندران تحت حکومت آنان بود (Abaev and Bailey, 1988: 801-803). در این باره اختلاف نظر خاصی وجود ندارد و تمامی پژوهشگران بر حضور اقوام و دولت‌های سکایی، سרمتی و سپس آلانی در منطقه، بر اساس منابع مکتوب همسایگان از جمله یونانیان و حفریات باستان‌شناسی اعتقاد دارند. تنها نکته در این خصوص نوع برداشت از نژاد و زبان این اقوام است که اکثر پژوهشگران آنان را از تیره و زبان ایرانی می‌دانند و تطبیق اساطیر اوستیای کنونی، «نارت»، را با شاهنامه دلیلی بر این گفتار می‌شمارند و از آن جمله که در اساطیر ایرانی، سرمت‌ها یا سَلْم، برادر ایرج و تور بوده است. آثار به‌دست‌آمده در حفریات باستان‌شناسی و شباهت و همگونی آنها با آثار فلات ایران، از جمله دلایل دیگری است که آنان را ایرانی‌تبار خوانده‌اند.

در مخالفت با این نظریه می‌توان در یافته‌ها و نوشته‌های جدید به افکار پان‌ترکیسم اشاره کرد که به جهت ادعای تاریخی خود بر زمین‌های قفقاز و ایران، پیشینه حضور خویش را هرچه بیشتر به گذشته‌های سلسله‌ها و اقوام افتخارآمیز در منطقه نسبت می‌دهند که از آن جمله می‌توان به ادعا در خصوص سومریان، اورارتور، هیتی‌ها و سایر اقوام باستانی در فلات ایران اشاره کرد. از جدیدترین ادعاها می‌توان به ترک بودن اسکیت‌ها، سرمت‌ها و آلان‌ها اشاره نمود که تنها در حد یک ادعا مطرح شده و دلایل محکم برای آن بیان نشده است و تنها مشابهت‌های فرهنگی و یا چند کلمه مبنای این ادعاست (۶). «آلان‌ها» از قرن نخست ق. م. در تاریخ سیاسی قفقاز شمالی، به‌خصوص در «ایبریا» (۷) نقش مهمی داشتند. نه تنها یادگارهای فرهنگی - مادی، بلکه منابع نوشته‌شده به زبان‌های یونانی، لاتین، عبری، ارمنی و گرجی نیز شاهدانی بر این موضوع هستند. به این ترتیب، در طی هزاران سال، دوره‌ای از زمان نبوده است که در سرزمین قفقاز، به‌خصوص در قسمت مرکزی آن، قبایل هندواروپایی و ایرانی‌زبان با آداب و رسوم مشترک با فلات ایران، زندگی نکرده باشند. مهاجرت و زندگی کوچ‌نشینی، بسیاری از قبایل را وادار به تغییر مکان می‌کرد ولی در سرزمین قفقاز مرکزی همیشه گروهی ایرانی‌زبان بر جای باقی می‌ماندند. البته واضح است که هندوایرانی‌هایی که در قفقاز مستقر بودند در طی هزاران سال ارتباط با قفقازی‌ها، چه از نظر فرهنگ مادی و چه معنوی، بخشی از خصیصه‌های نژاد «قفقازی» را اقتباس نموده‌اند، ولی هرگز زبان و فرهنگ اصیل خود را از یاد نبرده‌اند.

در سیر تاریخ اقوام ایرانی‌زبان شمالی، آلان‌ها میان سکاها و سَرمت‌های دنیای

باستان از یک سو، و آس‌های کنونی کوهپایه‌های قفقاز از سوی دیگر جای می‌گیرند و نه تنها از نظر زمانی، بلکه از نظر جغرافیایی، حلقه واسطه به شمار می‌آیند (۸). آلان در اصل نیرومندترین گروه از قبایل سرمت بودند که پراکندگی جغرافیایی‌شان از سده سوم پیش از میلاد سراسر دشت‌های شمالی و شرقی دریای سیاه را دربر می‌گرفت. از حدود میلاد مسیح، نقش آلان در میان سایر قبایل سرمتی برجسته‌تر شد؛ چندان که مورخان روم و بیزانس غالباً از عموم سرمت‌ها با نام آلان یاد می‌کردند. محتمل این است که از همین تاریخ، گروهی از آلان، از تنه اصلی سرمت جدا شده و منطقه وسیعی از قفقاز شمالی را، از ناحیه آروف تا ولایت چرکس، زیر فرمان آورده باشند.

آلان در منابع عربی به شکل اللان و علان (ابوالفداء، ۱۸۴۰م: ۲۰۳) آمده است. آلان نامی است که در سده‌های گذشته به این قوم اطلاق می‌شده است، اما امروزه آنان را بر اساس زبان گرجی اُست (اوست) می‌نامند. از آلان‌ها نخستین بار در سده اول میلادی نام برده شده است، تا اینکه با هجوم هون‌های آسیای مرکزی در سده چهارم میلادی، یگانگی قبایل سرمت از هم گسست (ابوالفداء، ۱۸۴۰م: ۲۰۳؛ Artamonov, 1962: 260-264). این رویداد نقطه پایانی برای مرحله باستانی تاریخ ایرانیان شمالی بود و موجب شد تا دوره تازه‌ای آغاز گردد. گروهی از آلان‌ها، هم‌زمان با موج «مهاجرت بزرگ اقوام» به غرب رفتند و سرانجام در اقوام اروپایی ادغام شدند. گروه دیگر که در جلگه‌ها و کوهپایه‌های قفقاز ماندند، با نام آلان یا آس به هستی خود ادامه دادند. استیلای این قوم بر قفقاز شمالی سرانجام با حمله‌های مغول و تیمور در سده‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی به سر رسید (نک: برجیان، ۱۳۸۲).

ابوریحان بیرونی نام آس‌ها را جداگانه و در کنار آلان‌ها یاد می‌کند که ساکن کرانه‌های شرقی دریای مازندران بوده‌اند و زبان آنها آمیخته‌ای از خوارزمی و سُعدی بوده است. وی می‌نویسد که اقوام آلان و آس خوارزم در ناحیه مَزْدَبَسْت می‌زیسته‌اند و پس از تغییر مسیر رودخانه آمو، به کرانه دریای مازندران رفته‌اند و در اصل وی اعتقاد دارد که این قوم قبلاً در مشرق دریای مازندران و منطقه خوارزم ساکن بوده‌اند (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۱).

وجه تسمیه

با دقت در نام‌های محلی این قوم که عبارت‌اند از «ایرون» و «دیگورون» و نام‌های روسی آنها که عبارت‌اند از آستینی، دیگوری، ایرونی و ایری، نشانه‌های ایرانی را در آنها می‌توان یافت؛ چرا که جزء «ایر» در این اسامی همان است که در لفظ «ایران» نیز به

کار رفته است؛ چنان‌که گفته می‌شود نامی که بومیان این سرزمین بر خود نهاده بودند «ایرستان» بوده که این نام در زبان روسی و به تبع آن در زبان‌های اروپایی، به اوستیا تغییر یافته است (نک: شریعتی، ۱۳۸۴).

واژه آلان نیز که از قوم آلان گرفته شده، در منابع تاریخی به دو نام آمده است. از این دو نام، یکی «آلان» (نیز آلان) در آثار فارسی و عربی معادل Alanoi یونانی و Alani و Halani رومی است. این نام از arya ایرانی باستان مشتق است؛ بنابراین، با «ایران» و «ارآن» (در جنوب شرقی قفقاز) از یک ریشه است (۹).

نام دیگر، «آس» (در فارسی و عربی)، برابر Asii در منابع یونانی و رومی، Yas در تواریخ روسی و O(v)s در زبان گرجی است (گرجیان سرزمین این قوم را Oset می‌نامند). این نام، بنا بر حدسی که از نظر تاریخی و زبان‌شناختی قابل اثبات نیست، از ائورسی یا ایازیگ (یکی از قبایل سرمت) مشتق شده است، اما به گمان نزدیک به یقین می‌توان این نام را با آس (Asii) های آسیای مرکزی مربوط دانست که در حدود ۱۳۰ پیش از میلاد در برانداختن دولت یونانیان بلخ با دیگر قبایل سکایی همدست بودند (۱۰). این آسی‌ها در زمان نامعلومی به دشت‌های غرب دریای مازندران کوچیدند و ظاهراً به سلطه آلان تن دادند و به مرور زمان و با توجه به هم‌زبان بودن و هم‌نژاد بودن با اقوام ایرانی‌زبان قفقاز، در آلان و دیگر اقوام سرمتی تحلیل رفتند^۱ (نک: برجیان، ۱۳۸۲).

آبایف، دانشمند معروف اوستیا، ذکر می‌کند که اوست‌ها (آسی‌ها) خودشان را «ایرونی آدم» و کشورشان را «ایرستان» می‌نامیدند. گرجی‌ها آنها را «اوسی»^۲ و کشورشان را «اووستی»^۳ یا اوستی می‌نامیدند که به احتمال، همان اورس و ارسیه است. چرکس‌ها، اوستی‌ها را «آسامی» می‌نامیدند و در دست‌نوشته‌های روسی، با نام آلان و یاسوف خوانده می‌شوند. به عقیده آبایف، اصطلاح «آلان» بی‌شک شکل تلفظی تغییر یافته از کلمه آریاست.

در پایان باید افزود که می‌توان نتیجه گرفت پس از حمله مغول، لفظ آلان رفته‌رفته متروک شد و آس جایش را گرفت و احتمالاً هر دو نام به یک معنی استفاده می‌شده است؛ همان گونه که اوست‌های کنونی نیز از هر دو نام برای خویش استفاده می‌کنند (نک: برجیان، ۱۳۸۲).

1. Alani Sive Assi/ Aas

2. Ovsii

3. Ovseti

ریشه‌های جغرافیایی و تاریخی

به گفته هرودت سارمات‌ها از اقوام ایرانی سکایی بوده‌اند که از سکاهای جوان و آمازون‌ها شکل یافته‌اند. بقراط نیز در این عقیده با وی همراه است. این قوم متعلق به شعبه شمالی گروه ایرانی زبان ساکن در آسیا بوده‌اند که در قرن سوم قبل از میلاد جانشین سکاهای در جنوب اوکراین شدند و تا حمله گوت‌ها و هون‌ها در این سرزمین باقی مانده و با مادها، پارس‌ها و پارت‌ها، از نظر نژادی، پیوستگی نزدیکی داشته‌اند زبان آنها وابسته به زبان اوستایی بوده که از زبان سکاهای گرفته شده است.

در متون کهن اسلامی از آنها به صورت «سرم و سلم» یاد شده است و در اساطیر ایرانی از «سلم» به عنوان یکی از پسران فریدون نام برده شده که داستان این وجه تسمیه از این قرار است: فریدون، سردودمان کیانیان، سرزمین زیر فرمان خویش را میان سه فرزندش ایرج، سلم و تور تقسیم کرد و هر یک از بخش‌های ملک فریدون و نیز اقوام ساکن این بخش‌ها به نام فرمانروایان آنها ذکر شده است (نک: شریعتی، ۱۳۸۴).

بر این اساس، غالب خاورشناسان قوم سلم را همان طوایف معروف Sarmat یا Saurmat می‌دانند که ریشه‌ای ایرانی و آریایی داشته‌اند. در اوستا نیز از سارمات‌ها تحت عنوان «سئیریم» یاد شده و در فرودین‌یشت، بند ۱۴۳ چنین آمده است:

فروهرهای مردان پاک‌دین ممالک ایران را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاک‌دین ممالک ایران را می‌ستاییم. فروهرهای ممالک توران را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاک‌دین ممالک توران را می‌ستاییم، فروهرهای مردان پاک‌دین ممالک سئیریم را می‌ستاییم، فروهرهای زنان پاک‌دین ممالک سئیریم را می‌ستاییم (پوردادوود، ۱۳۵۶: ۱۰۸).

همچنین در مآخذ گرجی آمده است که خواهر «فرنواز»، فرمانروای سرمت، با شاه اوس ازدواج می‌کند و این ازدواج که در سده سوم پیش از میلاد صورت می‌گیرد، باعث اتحاد در قفقاز می‌شود. نام «فرنواز» نامی است ایرانی و نشانگر خاستگاه ایرانی سرمت‌هاست. بر اساس مطالب گفته شده، بسیاری از محققان معتقدند که اقوام ایرانی، سکایی و سارمات از یک ریشه و نژاد بوده‌اند. پروفیسور آبیف در این باره چنین می‌نویسد:

«اقوام سکایی و سرمتی تنها اقوامی از تیره‌های ایرانی بودند که آیین زرتشت به سرزمینشان راه نیافت». وی [آبیف] از دیدگاه زبان‌شناسی اثبات می‌کند که منشأ اقوام ایرانی، تورانی-سکایی- و سرمت-آلانی یکی است (نک: شریعتی، ۱۳۸۴).

آنچه را در قرون وسطا اروپاییان «آلانیه»^۱ می‌خوانند عبارت بود از دشت‌ها و

1. Alania

کوهپایه‌های واقع در شمال جبال بزرگ قفقاز که از رود کوبان و دریای سیاه در مغرب، تا تنگه داریال در مرکز این جبال، و از آنجا به سوی پستی‌های داغستان شمالی در مشرق، تا دریای مازندران کشیده می‌شود. باین‌حال، در آغاز دوران مورد بحث ما، پراکندگی آلان‌ها سرزمین‌های وسیع‌تری را از دربند تا دهانه ولگا دربر می‌گرفت. اما در جنوب رشته جبال قفقاز آلان پایگاهی استوار نداشت. گروهی از آلان‌ها که در سده چهارم میلادی از کوه‌ها گذشتند و به گرجستان رفتند، ظاهراً به علت کمی جمعیت بسیار زود در بومیان تحلیل رفتند و بازماندگان آنان احتمالاً همان اقوام آس در اوستیای جنوبی هستند (نک: برجیان، ۱۳۸۲؛ نیز ر.ک: طالبوف تبریزی، ۱۹۰۱: برگ ۲۳).

اگرچه تعیین حدود شمالی قلمروی حضور یا نفوذ آلان با هیچ درجه‌ای از یقین میسر نیست، ولی مرزهای جنوبی همیشه تیغه بلند و دشوار جبال قفقاز بود. وجود این رشته‌کوه، هم استقلال آلانیه را از جانب دولت‌های نیرومند جنوبی تضمین می‌کرد و هم ایمنی نسبی سرزمین‌های جنوبی را در برابر دستبرد طوایف شمالی موجب می‌شد. لشکریانی که قصد گذشتن از این کوهستان را داشتند باید یکی از سه راه دربند، داریال و یا لازیکا را برمی‌گزیدند، یعنی نوار باریک میان دریا و کوه را در کرانه دریای مازندران در پیش می‌گرفتند تا به دربند (باب‌الابواب) برسند، که اینجا هم ساسانیان بارویی سنگی به طول سه مایل میان کوه و دریا بسته بودند؛ به طوری که از راه دریا نیز شهر دربند را ایمن می‌داشت (97: 1984: Авксентьев).

معبّر دیگر، داریال، در مرکز رشته‌کوه‌های قفقاز و در شمال تفلیس است؛ گذرگاهی که در آثار کلاسیک غربی به «دروازه کاسپین» و یا «دروازه قفقاز» معروف است. لفظ داریال صورتی است از «دار الان» یا «در الان» که در کتیبه شاپور اول (که فقط بخش پارتی آن خواناست) با حروف «ترعا الانن» و در کتیبه کرتیر «ببا الان» نوشته شده است. دو لفظ آرامی «ترعا» و «ببا» به معنی دروازه است و در هژوارش پهلوی «در» خوانده می‌شود و «باب اللان» ترجمه عربی «در آلان» است. پیش از احداث جاده نظامی گرجستان در سده نوزدهم، این گذرگاه به صعب‌العبوری شهره بود و سپاهیان را دمی از بیم شبیخون دشمن در کمین‌نشسته، آسوده نمی‌گذاشت (۱۱). از این گذشته، استحکاماتی که در هر دو جانب تنگه داریال ساخته شده بود، کار عبور را دشوارتر می‌کرد (نک: برجیان، ۱۳۸۲).

مسعودی می‌نویسد:

مابین مملکت آلان و جبل قبیخ - قفقاز بزرگ - بر یک دره بزرگ قلعه و پلی
هست که قلعه را قلعه‌اللان گویند و این قلعه را به روزگار پیشین یکی از شاهان

قدیم ایران به نام اسپندیار ... بنیاد کرده و در آنجا مردانی نهاده که قوم آلان را از وصول به جبل قبیخ مانع شوند که جز بر این پل و از زیر این قلعه راه ندارند... از تفلیس تا این قلعه پنج روز راه است (مسعودی، ۱۳۷۸: ۱۹۰).

ابوالفداء نیز در سده ۸ ق. / ۱۴ م. قلعهٔ علان (آلان) را از قلاع سربه‌فلک‌کشیده (۱۲) برشمرده است که تا کنون کسی نتوانسته آن را فتح نماید. متأسفانه این قلعه هم‌اکنون در میان مرز روسیه و گرجستان قرار دارد و با توجه به منطقهٔ جنگی حائل بین این دو کشور، بازدید از قلعه غیرممکن است.

گذرگاه سوم به لازیکا معروف است که به علت حضور اقوام لاز، آبخازی، آدیغه‌ای و چرکس (۱۳) برای عبور مشکل بود. تنها یک بار ساسانیان با رومیان بر سر این گذرگاه با یکدیگر جنگ نمودند و آن هنگامی بود که دو گذرگاه دیگر توسط خزرها و آلان‌ها ناامن شده بود. گذرگاه لازیکا میان دریای سیاه و جبال قفقاز قرار گرفته است که مهم‌ترین شهر کنونی آن سوچی یا پایتخت تفریحی سران روسیه است.

منابع تاریخی - جغرافیایی قرون ۴ و ۵ و ۶ هجری اطلاعات مناسب و تا حدودی دقیق از آلانیه و سمرتیه ارائه می‌دهند. «ابن‌رُسته» آلان را مرکب از چهار قبیله می‌داند که اشرف (بزرگان) ایشان دحساس نام داشته‌اند (۱۴). وی لقب شاه آلان را «بغایر» (۱۵) ثبت کرده است و مسعودی می‌گوید که باب‌اللان بر کوهی پایین‌تر از جبال پیرامون بنا شده است و هزار تن از اهالی آن پیوسته به حراست مشغول‌اند (مسعودی، ۱۳۷۸: ۴۲؛ ابن‌رُسته، ۱۸۹۷ م: ۱۴۸؛ و نیز ر.ک: فکرت، ۱۳۷۶: ۵۷۸-۵۷۷). در حدودالعالم، آلان یکی از پنجاه‌ویک کشور ربع مسکون، پس از روم و سریر و پیش از خزر و سقلاب، در بخش چهل‌وهشتم با عنوان «سخن اندر ناحیت آلان و شهرهای وی»، درج شده است. به گفتهٔ مؤلف گمنام کتاب، آلان «ناحیتی است اندر شکستگی‌ها و کوه‌ها و جایی بانعمت... ایشان را هزار ده است - بزرگ... و مردمان وی گروهی کوهی‌اند و گروهی دشتی» (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۹۱). سه شهر آلان در حدودالعالم ذکر شده است: کاشک، بندر بازرگانی در کرانهٔ دریای گرز (سیاه)؛ خیلان، جایگاه لشکریان؛ در آلان که «شهری است چون قلعه بر سرکوه و روزی هزار مرد به‌نوبت بارهٔ این قلعه نگاه دارند» (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۹۱؛ و نیز ر.ک: Minorsky, 1970: 446).

مسعودی دربارهٔ آلانیه اطلاعات فراوانی در مروج‌الذهب ارائه می‌کند؛ از جمله پایتخت آلان را «معص» ذکر می‌کند که شاید از «مغص» و این نیز معرب «مگس» باشد (۱۶) و بدان اشاره می‌کند که سی‌هزار سوار همواره در رکاب شاه آلان است؛ پادشاهی

که به تدبیر و شجاعت شهرت دارد و در میان شاهان، صاحب نفوذ و باشوکت است (۱۷). در مملکت آلان دهکده‌ها چندان به هم نزدیک است که هرگاه خروسی بانگ زند پاسخ خروس‌های آبادی‌های پیرامون را می‌توان شنید (مسعودی، ۱۳۷۸: ۱۹۱). درباره از بین رفتن پایتخت آلانیه، مینورسکی اعتقاد دارد که این شهر در ۶۳۶ ق. / ۱۲۳۹ م. به دست مغولان فتح و ویران شد (Minorsky, 1978: 221).

موقعیت جغرافیایی آلانیه به گونه‌ای بود که از جنوب با قلمرو نفوذ بیزانس و ایران ساسانی و در زمانی دیرتر، با ثغور اسلام، مجاورت داشت و از جانب شمال در معرض سیل روان اقوام بادیه‌نشین بود که برای یافتن چراگاه‌های تازه، همواره با یکدیگر در زدو خورد بودند؛ درست همان طور که نیاکان آلان‌ها، یعنی سرمت‌ها و سکاها، خانه‌به‌دوشان سرگردان مرغزارهای بی‌کران شمالی بودند. این امر موجب می‌آمد تا مرزهای شمالی آلان در طول اعصار، میان اقوام بیابان‌گرد یا نیمه‌مسکون همواره دست‌به‌دست بگردد. استیلای آوارها در سده هفتم میلادی جای خود را به خزرها داد که باشندگان قفقاز شمالی را چندی مقهور ساختند و سپس کشمکش‌های خانان ترک با طوایف بلغار رخ نمود و تا چند قرن جامعه آلانی را تحت الشعاع قرار داد. این منازعات باعث تنگ شدن اراضی آلان می‌شد و این قوم را بیشتر و بیشتر به سوی کوهپایه‌های جنوبی می‌راند. بنابراین، به تعبیری می‌توان آلانیه را مرز میان صحراگردان و سرزمین‌های متمدن تلقی کرد. از همین روست که تمدنی که آلان‌ها از همسایگان جنوبی اخذ کردند و در طی سده دهم تا دوازدهم میلادی به اوج خود رسید، هرگز نتوانست در این قوم و زمین، ریشه‌ای ژرف بدواند و به گونه‌ای برجسته جلوه کند. این تمدن همواره دستخوش تزلزل بود؛ کم‌اینکه آلان نتوانست به خط و کتاب دست یابد و ادبیاتی مکتوب از خود به یادگار بگذارد (ر.ک: برجیان، ۱۳۸۲).

آلان‌ها در ۳۷۱ م. از هون‌ها شکست خوردند و در زمان بلاش دوم، اشک بیست‌وپنجم (۱۴۸-۱۳۰ م.) به تحریک «فرسمن»، پادشاه گرجی‌ها، از داریال گذشت و به اران، شروان و آذربایجان هجوم آورد که بلاش با دادن پول او را راضی به تخلیه سرزمین‌های اشغال‌شده کردند (مشکور، ۱۳۵۷: ۲۵۴). آلان‌ها در ۴۰۵ م. با راداگایسوس به ایتالیا تاختند و بعد از شکست، مدتی در حوالی رود راین اقامت گزیدند و در حدود ۴۱۱ م. به سرزمین پرتغال امروز رفتند و در آنجا پیروزمندانه با آلمان‌ها نبرد کردند. اندکی بعد در گروه نژادی واندال‌ها حل شدند و از آن پس، از آنها به صورت یک گروه نژادی مشخص یادی نشده است. این در حالی است که براساس شواهد زبان‌شناختی،

در دو ناحیه اسپانیای امروزی، یعنی باسک و کاتالونیا (کوت + آلان) بازمانده‌هایی از آلان‌ها یا سایر اقوام مهاجم و مهاجر قفقازی می‌توان یافت. عده‌ای از آلان‌ها که با واندال‌ها به جانب غرب به فرانسه و اسپانیا مهاجرت کردند، سرانجام در تأسیس سلطنت واندال‌ها در شمال افریقا (۵۳۴-۴۱۸ م.) مشارکت ورزیدند (Nemeth, 1959: 125). آلان‌هایی که در قفقاز ماندند، با بلغارها، ترکان و خزران همسایه شدند و از جانب آنان پیوسته از اراضی هموار به جانب کوهستان رانده می‌شدند. در نامهٔ تَنَسَر، منسوب به اردشیر بابکان، نام شاه آلان جزو شاهان معدودی آمده است که صاحب ثغور (مرزدار) و مجاز به داشتن لقب شاهی بوده‌اند و حق داشته‌اند بر کرسی زرین بنشینند (کریستین‌سن، ۱۳۵۴: ۸۴ و ۳۹۵).

پس از حملهٔ مغول نیز گروهی از آلان‌ها با اردوی قبیچاق به اروپا رفتند و در مجارستان رحل اقامت افکندند. این گروه به تدریج جذب ساکنان بومی مجار شدند، تا آنکه در سدهٔ پانزدهم میلادی آثارشان از میان رفت. تنها نام آنان است که بر ایالت «یاز» (آس) یا «یازساگ»^۱ (استان آس) و مرکز آن Jászberény در شرق بوداپست باقی مانده است. قابل توجه است که تعدادی از لغات آسی نیز در زبان مجاری، جاری است (۱۸). گروه دیگری از آلان را اردوی مغول برای لشکرکشی‌هایی که در پیش داشت به مزدوری گرفت و با خود همراه کرد. منابع چینی از اهمیت نظامی این گروه خبر می‌دهند؛ از جمله اینکه گروهی از محافظان ویژهٔ گوبلای خان در پکن، آس بوده‌اند و از آنجا با پیشوایان مسیحی شهر رم مکاتبه می‌کردند- (Moule, 1930: 196, 253-254, 260). 263. به شهادت یکی از مبلغان کلیسای کاتولیک Johnde Marignolli که پنج سال در چین به سر می‌برد، در آنجا سی هزار تن آس می‌زیسته‌اند (1967: 180 ff Yule). منابع فارسی دورهٔ مغول نیز از خدمت آس‌های مسیحی در دربار پادشاهان مغول یاد می‌کنند. ابن بطوطه، سیاح مشهور سدهٔ چهاردهم میلادی، که خود سرای (۱۹)، پایتخت مغولان در کرانهٔ ولگا را دیده بود، جماعتی از ساکنان شهر را آس و دین ایشان را اسلام ذکر می‌کند (بارتولد و دیگران، ۱۳۵۸: ۳۰۳).

تمامی آس‌های مهاجر سرانجام در بومیان تحلیل رفتند و زبان خود را از دست دادند. تنها آن گروه که در شمال قفقاز ماندند، هستی قومی خویش را تا امروز نگاه داشته‌اند. این گروه به دره‌های بخش علیای رود ترک و کوهپایه‌های شمالی و جنوبی

1. Jászsag

جبال بزرگ قفقاز پناه بردند و چندین قرن در انزوا و انفعال زیستند. در سده ۷ ق. ۱۳/ م. مغول‌ها، آلان‌ها را از سرزمین‌های حاصلخیز به‌سوی نواحی کوهستانی راندند و از آن‌پس پنج جامعه آلانی به نام‌های دیگور، آلاقیر، کورتاتی و تاگائور در دامنه‌های شمالی و چندین گروه کوچک در جنوب تشکیل یافت. اوستیای شمالی که سرزمین اغلب آلان‌ها (یا آس‌های امروز) بود در ۱۷۷۴ م. پس از اسکان مجدد آس‌ها در سرزمین‌های هم‌جوار، با روسیه متحد شد و سپس اوستیای جنوبی در ۱۸۰۱ م. بخشی از روسیه گردید (نک: برجیان، ۱۳۸۲).

در قرن هجدهم میلادی، زمانی که آسی‌ها روابط دیپلماتی با روسیه برقرار نمودند، سفیر اوستیا در سن‌پترزبورگ در جلسه «سنات» (پارلمان روسیه) ابراز داشت که اوستیا می‌تواند لشکری عبارت از سی‌هزار مرد جنگی آماده سازد که در جانب‌داری از روسیه مسیحی - تزاری، با ترکیه و ایران بجنگد. متأسفانه بخش عمده آس‌ها در جریان جنگ‌های ایران و روس، به علت سیاست‌های غلط کاخ گلستان، جانب روس‌ها را گرفتند و علیه ایرانیان جنگیدند. از آن زمان آسی‌ها در تمام جنگ‌های امپراتوری روسیه مشارکت فعال داشتند. در ارتش روسیه تزاری تعداد ۴۷ ژنرال آسی خدمت می‌کردند و برای خدمت‌های شایان توجه خود به دریافت جوایز عالی از دولت روسیه نائل گشته بودند. آسی‌ها در جنگ جهانی دوم نیز در صف مبارزان فعال شوروی بوده‌اند و ۷۲ تن از آنان به دریافت عنوان «قهرمان اتحاد شوروی» موفق گردیده‌اند (نک: برجیان، ۱۳۸۲).

آلان‌ها و اوست‌های کنونی

اوستیا سرزمینی است شامل دو بخش که بخشی از آن با نام «جمهوری اوستیای شمالی - آلانیا» تابع جمهوری فدراتیو روسیه، و بخش دیگر آن با نام «استان خودمختار اوستیای جنوبی» است و در مرزهای جمهوری گرجستان قرار دارد که در سپتامبر ۲۰۰۸ میلادی، با تصویب در سنای روسیه و اعلام استقلال از گرجستان، یک جمهوری مستقل شد؛ البته تا زمان تألیف مقاله تنها چند کشور استقلال آن را پذیرفته‌اند. اوستی‌ها از پنج گروه اصلی تشکیل شده‌اند که آداب و رسوم و لهجه‌های متفاوتی دارند. مردم اوستیا خود را «ایرُن و سرزمین خویش را ایریستون» (Barthold, 1971: BSE 3)، (ایرستون یا ایرستان) می‌نامند (Kovalevskaya, 1984: 6). اوستیا در دو سوی رشته‌کوه‌های قفقاز در منطقه میان ۴۲ و ۵ تا ۴۳ و ۲۰ عرض شمالی و ۶۱ و ۱۰ تا ۶۲ و ۲۰ طول شرقی واقع است (Artamonov, 1962: 263). اوست‌ها با دو اقوم اینگوش،

چچن، کابارد (۲۰)، بلغار و گرجی همسایه است. سرزمین اوستیا، پیش از تأسیس حکومت شوروی، جزو امپراتوری روسیه بود. واقع بودن سرزمین اوستیا در دو سوی رشته کوه‌های قفقاز سبب شد که از دیدگاه تقسیمات کشوری، در حاکمیت شوروی، به دو شاخه تقسیم شود (رضا، ۱۳۷۲: ۱۵۱-۱۵۲).

اوستیای شمالی در ۱۹۲۴ م./۱۳۰۳ ش. استان خودمختار و در ۱۹۳۶ م./۱۳۱۵ ش. جمهوری خودمختار شد. این جمهوری دارای ۸ بخش، ۶ شهر و ۷ شهرک، و مرکز آن شهر ولادی قفقاز (ترجمه روسی: ارباب قفقاز) است (Artamonov, 1962: 150-151). جمعیت اوستیای شمالی در ۱۹۸۵ م./۱۳۶۴ ش. ۶۱۲ هزار نفر بوده است که ۷۱٪ آنها در شهرها سکنا داشتند و در سال ۲۰۰۲ م. ۷۱۰ هزار نفر بوده است. جمعیت شهر ولادی قفقاز را در ۱۹۷۹ م./۱۳۵۸ ش. حدود ۲۹۹ هزار نفر (دایره المعارف بزرگ شوروی، ذیل آلان)، و در ۱۹۸۵ م. ۳۰۳ هزار نفر و در آمارگیری سال ۲۰۰۲ م. ۳۱۵ هزار نفر برآورد کرده‌اند. آب‌وهوای اوستیا معتدل و میزان بارندگی سالانه آن ۶۰۰ تا ۸۰۰ میلی‌متر و میانگین دمای آن در تابستان ۲۰ و در زمستان ۴- درجه سانتی‌گراد است. ۶۱٪ زمین‌های اوستیای شمالی پوشیده از جنگل است. در جنوب اوستیای شمالی یکی از بلندترین قله‌های کوه‌های قفقاز، «اوایلپاتا»، به ارتفاع ۶۶۴۹ متر و «تپلی» به ارتفاع ۴۴۳۱ متر وجود دارد. در این جمهوری روس‌ها، اینگوش‌ها، ارمنی‌ها، گرجی‌ها، اوکرائینی‌ها، یونانی‌ها، ایرانی‌ها، آذربایجانی‌ها و قموق‌ها نیز سکنا دارند (رضا، ۱۳۷۲: ۱۵۹).

اوستیای جنوبی در ۱۹۲۲ م./۱۳۰۱ ش. به صورت استان خودمختار درآمد. این استان شامل ۴ بخش، یک شهر و ۴ شهرک، و مرکز آن شهر «تسخینوالی» است. جمعیت اوستیای جنوبی در ۱۹۷۸ م. ۱۰۳ هزار نفر بوده است که رو به کاستی داشته، و در ۱۹۸۵ م. به ۹۹ هزار نفر رسیده است (دایره‌المعارف بزرگ شوروی، ذیل آلان)، و در سال ۲۰۰۰ م. این جمعیت به ۷۰ هزار نفر کاهش یافت. بیش از ۹۰٪ زمین‌های اوستیای جنوبی که در منطقه مرکزی کوه‌های قفقاز واقع شده، کوهستانی است. مرتفع‌ترین قله این استان «خالانس» است که ۳۹۳۸ متر ارتفاع دارد. حداکثر دما در تابستان (در منطقه تسخینوالی) به ۲۰/۷ و در مناطق کوهستانی به ۱۳/۸ و حداقل آن در زمستان به ۲/۶- تا ۶/۵- درجه سانتی‌گراد می‌رسد. میزان بارندگی سالانه از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ میلی‌متر است. ۶۶/۵٪ جمعیت این استان اوستیایی، ۲۸/۳٪ گرجی و ۱/۶٪ روس هستند. ۴۲٪ اهالی اوستیای جنوبی در شهرها سکنا دارند (Minorsky, 1952: 238).

اوست‌های کنونی از پنج گروه اصلی «دیگوری»ها (که به لهجه دیگوری صحبت

می‌کنند)، «آلایر»ها (آلاگیر)، «کورتاتی»ها، «تاگاتور»ها (که همه آنان به لهجه «ایرُنی» صحبت می‌کنند)، و اوستین(اوست)های جنوبی تشکیل شده‌اند (Zgusta, 1987: 156).

روابط ایران - اوستیا

در سال ۱۶۱۴ م. لشکر شاه‌عباس اول صفوی به قره‌باغ کوهستانی حمله کرد. شاه‌عباس با تهدید کردن شاه کاختی^۱ (۲۱)، «تیمورضا»، به جنگ، از او خواست شاهزادگان، الکساندرا و لوانا، به‌عنوان گروگان به او داده شوند و بعد از مدتی «کتوان»^۲، مادر تیمورضا را نیز طلب کرد. تیمورضا با این شرایط موافقت کرد، به امید اینکه به این ترتیب کشور را از حمله سپاه ایرانی در امان نگه دارد. اما شاه‌عباس به یک بهانه کوچک، لشکرکشی به پادشاهی کاختی را شروع کرد. قبل از آنکه عملیات جنگی شروع شود، توطئه‌گران را به کاختی فرستادند تا شایعه کنند که شاه‌عباس فقط می‌خواهد تیمورضا تسلیم شود و با مردم هیچ کاری نخواهد داشت (رضا، ۱۳۷۲: ۱۵۹). کارتلی (۲۲) و کاختی به‌زور و با حيله اشغال و بدین ترتیب تعداد زیادی از شهرهای گرجستان تسخیر شد. قزلباش‌ها (۲۳) که نیروی اصلی سپاه شاه را تشکیل می‌دادند، ۳۰۰۰۰ نفر را به اسارت گرفتند که آسی‌ها نیز در بین آنها بودند (ر.ک: ایملیانوا، ۱۳۸۵؛ و نیز: ایملیانوا، فرهنگ روس).

در راه چمی - کانی - کارتس^۳ سپاه شاه‌عباس وارد «تنگ آلایر» (۲۴) شد. با استناد به اسناد موجود، آنها توانستند فقط تا «زاراماگ» (۲۵) پیشروی کنند و پس از آن، به علت مقاومت شدید آسی‌ها، مجبور شدند به دشت‌های قفقاز عقب‌نشینی کنند. در تاریخ داغستان آمده است که شاه‌عباس نتوانست از گذر راه داریال وارد کاباردین شود «زیرا راه را پیدا نکرد». بنا بر اسناد باقی‌مانده آسی‌ها، شاه‌عباس، هم از «تنگ آلایر» و هم از «تنگ کورتاتین» گذشت. در تنگ آلایر آسی‌ها در منطقه «نوزال»^۴ (۲۶) با انداختن سنگ و مایعات جوشان از بالای کوه با سپاه ایران جنگیدند. از توپ‌های صومعه قدیمی «دزیوگیش»^۵ در تنگ کورتاتین، به سمت سپاه شاه‌عباس تیراندازی می‌کردند و بعد آن را سوزاندند. آسی‌ها تا دژ «خیلاک»^۶ در عمق گذرگاه عقب‌نشینی کردند، اما به کمک برخی از آسی‌های طرفدار ایران، دژ به دست نیروهای صفوی افتاد (Bachrach, 1973: 45).

1. Kakheti
2. Ketevan

3. Chemi-kani-karts
4. Nuzal

5. Dzigvish
6. Khilak

روسیه با تسلط خود بر قفقاز در اواخر قرن هجده میلادی و اولین دهه قرن نوزده میلادی، تأثیر و نفوذ ویژه عثمانی و ایران را بر منطقه و گرجستان مد نظر داشت. این یکی از مهم‌ترین مثلث‌های ژئوپلیتیکی بود؛ زیرا تقسیم‌بندی اراضی و یا ملت‌ها کم‌وبیش با نفوذ سه کشور بزرگ فوق در ارتباط بود.

حمایت تاگورها (تاگائور)، دیگورها و چرکس‌ها از ارتش ایران در سال ۱۸۰۴ م. به‌عنوان خدمت عالی آنها به کشور بزرگ ایران و جنگ با حاکمان روس مورد توجه قرار گرفت و فتحعلی‌شاه به آنها قول داد ۱۰ اسیر آسی را آزاد و راهی وطن کند. در این فرمان آمده بود: «بگذار این نشانی از لطف و مرحمت ما باشد...». فتحعلی‌شاه خطاب به مرشدان تاگائوری گفت: شما که به لطف و توجه ما امیدوار شدید، دست از ادامه مقابله بی‌امان در برابر روس‌ها نکشید؛ سعی کنید قبل از هر چیز جاده‌های آنها را از بین ببرید تا راه فراری برای هیچ‌یک از آنها باقی نماند. خلاصه کلام اینکه نگذارید در این نواحی مستقر شوند (Moses Khorenats'i, 1978: 49).

شاهان ایران نیز فرمان‌هایی برای حاکمان اوستیا، کابارد و چچن ارسال می‌کردند و در آنها وعده‌های زیادی داده، از آنها طلب می‌کردند مسلمانان، وفادار و در خدمت دربار ایران باقی بمانند. در سال ۱۸۲۵ م. در مرحله دیگری از وخامت روابط روسیه و ایران، در مساجد ایران، روحانیون مسلمان در موعظه‌ها و خطبه‌های خود از مسلمانان زجرکش قفقاز تعریف می‌کردند. اما این حرف‌ها دیگر نمی‌توانست جهت‌گیری سیاسی را که به نفع حکم‌فرمایی روسیه در قفقاز پیاده می‌شد، تغییر دهد. با اتمام جنگ بزرگ قفقاز در سال ۱۸۵۹ م. (در شمال شرق قفقاز) - ۱۸۶۴ م. (شمال غرب قفقاز)، بخشی از آسی‌ها (هم مسلمانان و هم مسیحیان) به عثمانی تبعید شدند. مذهب تسنن در بین مسلمان جمعیت اوستیا جا افتاد و به دلایل تاریخی، مذهب تشیع توسط آسی‌ها پذیرفته نشد (ر.ک: ایملیانووا، ۱۳۸۵).

با وجود این، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، در ولادی قفقاز دو مسجد ساخته شد که یکی از آنها در بین مردم «مسجد سنی» و دیگری «مسجد شیعه» یا «مسجد ایرانی» نام گرفته بود. هر دوی این مساجد مانند یادبود وجود جمعیت‌های فراوان ایرانی در ولادی قفقاز، از سال ۱۹۱۷ م. تا کنون حفظ شده‌اند.

بخشی از یک سند تاریخی

فرمان فتحعلی شاه

به خوانین و بیگ‌ها و ریش سفیدان قبارتی (کاباردین)، چچینه و اُسطی شهر (اوستیا)

(جمادی‌الثانی سنه ۱۲۱۹ / شهریور ۱۱۸۳ خورشیدی / سپتامبر ۱۸۰۴)

اعزّه و اعیان قبارتی و چچن و هری و اکابر و اشراف و رؤسا و سرخیلان طوایف چرکس بدانند که چون در زمان توقف مواکب جهان‌آشوب خاقانیه در چمن سلطانیه، عرضه‌داشت واقفان سده سنیه سلطانیه شده بود که سردار کفره روسیه با جنود خویش لوای عزیمت به جانب ولایت ایروان... مراتب خدمت‌گذاری و دین‌داری خود را بیش‌ازپیش بر پیشگاه خاطر خطیر شهریاری ظاهر سازد و به جهت ابلاغ فرمان مطاع، اسماعیل بیگ غلام را از دربار معلی روانه نزد آن عالی‌جاه فرمودیم، می‌باید در هر باب در مراسم خدمت‌گذاری ساعی و جاهد بوده، مهمات و مستدعیات خود را عرض که مقرون به انجاح خواهد بود و در عهده شناسند (۲۷).

بعد از جنگ‌های ایران و روس، در هیچ منبع ایرانی در مورد روابط ایران و اوستیا مطلبی یافت نشد و تنها نکته‌ای که شایان توجه است حضور ایرانیان در منطقه اوستیا تا سال‌های دهه ۳۰ و ۴۰ میلادی است که به فعالیت‌های اجتماعی و حتی سیاسی می‌پرداختند و کنسولی ایران نیز در شهر ولادی قفقاز تا اوایل قرن بیستم دایر بود.

زبان آلان‌ها

زبان مردم اوستیا متعلق به گروه زبان‌های ایرانی شمال خاوری و نمایانگر بسط زبان آلانی، یکی از زبان‌های سکایی - سرمتی است (آکینر، ۱۳۶۷: ۲۳۲). این زبان یکی از زبان‌های نوین ایرانی است و با زبان‌های خوارزمی، سُغدی و یغناپی بسیار نزدیک است. در زبان اوستی دو گویش عمده ابرونی و دیگوری وجود دارد. دیگوری گویشی باستانی است و تنها در چند ناحیه شمالی و باختری رواج دارد. در گذشته از هر دو گویش در زبان ادبی استفاده می‌شد، ولی رفته‌رفته گویش دیگوری جای خود را به گویش ابرونی داد. رابطه گویش ابرونی با گویش دیگوری مانند رابطه فارسی میانه با فارسی نو است.

پیوندها و شباهت‌های فراوان بین زبان آسی با زبان‌های ایرانی آسیای مرکزی، نشانگر این واقعیت است که اوست‌ها از سرزمین‌های آسیای مرکزی و شرق دریای قزوین (۲۸) (مازندران) به این نواحی کوچیده‌اند. این زبان یکی از کهن‌ترین زبان‌های

تا کنون زنده‌مانده ایرانی است که همچنان ویژگی‌های دستوری زبان‌های ایرانی باستان را در خود حفظ کرده است و از ترکیب با زبان فارسی کاملاً دور و مستقل مانده است. در صورت صحبت کردن یکی اوستیایی، یک فارسی‌زبان تقریباً ۱۰ تا ۲۰ درصد از صحبت‌های وی را متوجه می‌شود. در هنگام تلفظ، یک فارسی‌زبان تصور می‌کند که یک گُرد در حال سخن گفتن است (Лавров, 1951: 28).

قدیمی‌ترین نوشته موجود به زبان اوستی «لوحة زلنچوک» است که در قرن دهم به خط یونانی و به زبان آلان نوشته شده است. ظاهراً بعد از این تاریخ استفاده از خط یونانی منسوخ شده است. زبان آسی در سال ۱۷۹۸ م. برای نخستین بار به قید کتابت درآمد. در این سال مبلغان مسیحی برای زبان آسی، خطی بر اساس خط اسلاوی کلیسایی درست کردند و در سال‌های بعد خط روسی جایگزین آن شد. در اواسط قرن نوزدهم «شگرن»، بر اساس خط سیریلی، الفبای خاصی برای زبان اوستیایی ابداع کرد که شامل حروفی برای صداهایی می‌شد که هیچ همتایی در زبان روسی نداشت و از سال ۱۹۵۴ به بعد مورد استفاده همه اوست‌ها قرار گرفت؛ بااینکه در دوره‌ای کوتاه از خط لاتین نیز برای نوشتار استفاده می‌کردند. این نکته را نباید فراموش کرد که مسلمانان اوستیا تا سال‌های ۱۹۲۰ م. از خط عربی برای نگارش متن‌ها استفاده می‌نمودند (ابوالقاسمی، ۱۳۴۸: ۱۲-۱).

در زبان و ادبیات فارسی نیز بارها به نام آلان اشاره شده است. خاقانی در مورد این قوم آورده است:

چون ز سوار شایران سوی خزر سپه کشید روس و آلان نهند سر خدمت پای شاه را
(خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۶۴)

و فردوسی چنین می‌گوید:

آلانان و غز گشت پرداخته شد آن پادشاهی همه ساخته
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۳۴/۳)

کشیدند لشگر به دشت نبرد آلانان و دریا پس پشت کرد
همی این سخن قارن اندیشه کرد که برگاشت مر سلم روی از نبرد
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۳۴/۱)

آسی یا اوستی (Ирон æвзаг)

الفبای سیریلیک مورد استفاده اوستیا (۱۹۳۷ تا کنون):

А а	Æ æ	Б б	В в	Г г	Гъ гъ	Д д	Дж дж	Дз дз	Е е	Ё ё
a	æ	b	v	g	h	d	dž	dz	je, e	jo, o
[a]	[æ]	[b]	[v]	[g]	[h]	[d]	[dʒ]	[dz]	[je, e]	[jo, o]
Ж ж	З з	И и	Й й	К к	Къ къ	Л л	М м	Н н	О о	П п
ž	z	i	j	k	kh	l	m	n	o	p
[ʒ]	[z]	[i]	[j]	[k]	[kʰ]	[l]	[m]	[n]	[o]	[p]
Пъ пъ	Р р	С с	Т т	Тъ тъ	У у	Ф ф	Х х	Хъ хъ	Ц ц	Цъ цъ
ph	r	s	t	th	u	f	x	q	c	ch
[pʰ]	[r]	[s]	[t]	[tʰ]	[u]	[f]	[x]	[q]	[ts]	[tʃʰ]
Ч ч	Чъ чъ	Ш ш	Щ щ	Ъ ъ	Ы ы	Ь ь	Э э	Ю ю	Я я	
č	čh	š	šč	ʹ	y	ʹ	e	ju	ja	
[tʃ]	[tʃʰ]	[ʃ]	[ʃtʃ]		[ə]		[e]	[ju]	[ja]	

برخی از واژگان مشابه با فارسی

فارسی	دیگوری	ایرونی
پیل	Pil	Pil
پیغامبر	paxompar	paxumpar
زندان	Zindon	Zindon
نمد	Nimad	Nimat
نشان	Nisan	Nishan
آدم	Adan	Adam
سر	Sar	Sar
گوش	Gush	Gus
دندان	Dandaq	Dandaq
انگشت	Anguz	Anguzh
خدا	Khusai	Khushai
خورشید	Khur	Khur
خوردن	Kharun	Kharan
خوش	Khors	Khorsh

میراث ایرانی در اوستیا

اوست‌ها مردمانی بی‌نهایت مهربان، خون‌گرم و مهمان‌نواز و بسیار ایران‌دوست هستند که در کمتر نقطه‌ای از جهان می‌توان مانند آنان را دید. آنها بازمانده قوم باستانی و ایرانی آلان هستند که هم‌اکنون نیز به جمهوری خویش آلانیا می‌گویند. آداب و رسوم ملی آنها بازمانده‌ای از آداب ایرانیان باستان است که در فلات ایران به علل گوناگون کم‌رنگ شده، ولی در این دیار و به علت زندگی کوهستانی آنها همچنان باقی مانده است. دعا بر سر میز غذا، نوروز، چهارشنبه‌سوری، جشن‌های گوناگون و رفتارهای ناب اجتماعی، بازمانده‌ای از آن دوران است. تقریباً تمامی رفتارهای اجتماعی آنان از نظر جامعه‌شناختی قابل بررسی و مقایسه با رفتار ایرانیان است. آداب و رسوم دفن مردگان، احترام به بزرگان خانواده، جایگاه زن و مرد و جز اینها، از نمونه‌های بارز آن است. در مورد مذهب اوست‌ها نیز نکات جالب توجهی موجود است. بخشی از آنها مسلمان و بخش دیگر مسیحی هستند، ولی تمامی آنها به آیینی اعتقاد دارند که تنها در مذهب آریایی‌ها و مزدپرستی وجود دارد، یعنی اعتقاد به هفت ایزد و یک خدا. این نکته بسیار جالب توجه است و اشتراک فراوانی با ایران باستان دارد. در ادامه به ذکر عناوین برخی از موارد عینی از میراث و یادمان‌های ایرانی در اوستیا می‌پردازم:

۱. مسجد پرسیسکیوس یا ایرانی ولادی قفقاز (شیعی مجد)
۲. محله ایرانیان ولادی قفقاز
۳. کنسولی و مدرسه ایران در ولادی قفقاز (مدرسه نوروز)
۴. معماری بومی اوستیا
۵. جاده‌های معروف قفقاز (داریال و شاهناد) (مطالعات میدانی، ۲۰۰۸-۲۰۰۷).

راهکار برای سیاست قفقازی ایران در قبال قفقاز شمالی و اوستیا

فروپاشی ناگهانی اتحاد شوروی، ایران را وا داشت که سیاستی را با توجه به شرایط جدید در قفقاز تدوین کند. این سیاست حول چند محور شکل گرفت: حفظ امنیت کشور و تمامیت ارضی آن، توسعه دو و چندجانبه روابط اقتصادی با کشورهای نوپا، تأکید بر اهمیت ژئوپلیتیک ایران از نظر حمل و نقل کالا و انرژی برای کشورهای محصور در خشکی برای دستیابی به اهداف ایران، برقراری روابط فرهنگی و سیاسی با اقوام و ملل منطقه. علاوه بر این، دولتمردان ایران تصمیم گرفتند که سیاستشان را در این زمینه در همکاری نزدیک با روسیه تنظیم کنند. این سیاست، به‌طور هم‌زمان،

سیاست نزدیکی به روسیه را دنبال می‌کرد که از ابتدای انقلاب اسلامی و به‌خصوص بعد از فروپاشی شوروی، کمابیش پیگیری می‌شد. این سیاست‌ها با توجه به ابزار و روش‌های موجود نتوانست به‌صورت کامل برقرار شود.

هم‌اکنون با گذشت بیش از پانزده سال از فروپاشی شوروی، جمهوری اسلامی ایران تنها سه سفارت در قفقاز دایر کرده است که دو مرکز آن در باکو و ایروان فعال هستند و مرکز تفلیس، به دلایل گوناگون، چندان فعال نیست. در اواخر دوران قاجار، ایران در ماخاچکالا، ولادی قفقاز، گنجه، باتومی، باکو، ایروان و تفلیس دارای کنسولگری و حتی سفارت کبری بود و ارتباطات فراوانی با اقوام، سیاستمداران، و دولتمردان قفقازی داشت؛ البته نباید این نکته را فراموش کرد که در آن زمان، به علت تازگی قرارداد ترکمانچای و گلستان، ارتباطات با قفقاز زیاد بود و ایرانیان رفت‌وآمد فراوانی به این منطقه داشتند.

سیاست قفقازی ایران بعد از حوادث اوت ۲۰۰۸ در سپتامبر، توسط وزیر امور خارجه ایران به‌عنوان بسته تهران (۳+۳) ارائه شد تا ایران همچنان به‌عنوان کشور حافظ صلح و دوستی در منطقه معرفی شود. این بسته شامل مواردی کلی چون تفاهم میان طرفین و عدم دخالت کشورهای فرامنطقه‌ای و حضور شش کشور منطقه، یعنی ایران، روسیه، ترکیه، آذربایجان، ارمنستان و گرجستان بود؛ با این حال به نظر می‌رسد با حضور و قدرت آمریکا و اسرائیل در گرجستان، این طرح دارای ضمانت اجرایی و بندهای عملی نباشد. به‌هرحال، با توجه به حوادث اخیر، لازم است که دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران، در روش و عمل خویش در سیاست قفقازی بازنگری کرده، به منطقه قفقاز - که دیرینگی و مشترکات فرهنگی و تاریخی فراوانی با ایران دارد - مانند سایر نواحی ژئوپولیتیک نگاه نکند. این ناحیه، از نظر نگارنده، حیاط‌خلوت ایران است و نه روسیه. حال با حضور عناصر صهیونیستی که در این سال‌ها بارها در موردشان نوشته شده است، تمامیت ارضی ما در معرض خطر و خدشه است.

راهکارهایی که نویسنده با توجه به مطالعات میدانی و آشنایی با مردم و دولت قفقاز شمالی و اوستیا جهت دیپلماسی قفقازی ایران پیشنهاد می‌کند، به شرح ذیل است:

۱. دایر کردن دفترها و نمایندگی‌های ایران در برخی از شهرهای قفقاز شمالی از جمله در ماخاچکالا و ولادی قفقاز: همان‌گونه که ذکر شد، در دوران قاجار کنسولی‌های ایران در این دو شهر فعال بوده، انجمن‌ها و مدارس ایرانی دایر بودند. با قطع رابطه این منطقه با ایران در دوران کمونیسم، این مراکز تعطیل شده‌اند، ولی با توجه به علاقه‌مندی مسئولان

و مردم این نواحی، به خصوص داغستان، چچن و اوستیای شمالی، برای تردد در ایران و حتی حضور بازرگانان ایرانی در این مناطق که پتانسیل سرمایه‌گذاری اقتصادی و بازرگانی زیادی را داراست، بازگشایی این دفاتر، تأثیراتی در منطقه خواهد داشت.

۲. بازسازی آثار و اماکن ایرانی در منطقه: بازسازی آثاری همچون مسجد ایرانی‌های ولادی قفقاز، مدرسه نوروولادی قفقاز، ساختمان کنسولی ایران در ولادی قفقاز و سایر آثار که به صورت نیمه‌خرابه درآمده است و دایر کردن مراکزی که پیش‌تر ذکر شد، می‌تواند نخستین قدم در این جهت باشد.

۳. حضور در عرصه‌های فرهنگی و دانشگاهی قفقاز شمالی: از نکات قابل توجه در قفقاز شمالی که جزو خاک روسیه محسوب می‌شود، حضور دانشگاهیان و فرهنگیان اسرائیل در این خطه است. تفاهم‌نامه‌های بسیاری میان دانشگاه‌های قفقاز شمالی، به خصوص دانشگاه‌های چرکسستان با دانشگاه‌های آمریکایی و اسرائیلی وجود دارد و تبادل استاد و دانشجو هر ساله انجام می‌پذیرد. این روند، همانند مدل حضور اسرائیل و آمریکا در قفقاز جنوبی است که به تأثیر در قشر روشنفکر و دانشگاهی جمهوری‌های گرجستان، ارمنستان و آذربایجان منجر شد. بستن تفاهم‌نامه با دانشگاه‌های قفقاز شمالی جهت تبادل استاد و دانشجو در رشته‌های خاص همچون زبان فارسی، تاریخ، ایران‌شناسی، حقوق و علوم سیاسی و جز اینها، با توجه به ابراز تمایل دانشگاه‌های دولتی ماخاچکالا، گروزنی و اوستیای شمالی، راهگشای آثار بعدی در قفقاز شمالی است. در کنار این تفاهم‌نامه‌ها، ارسال کتب روسی و انگلیسی در زمینه‌های تاریخی، مذهبی و سیاسی، اعزام مدرّسان زبان فارسی، اعزام مبلغان مذهبی، اعزام دانشجو برای تحقیقات میدانی، به وجود آوردن اتاق‌های بازرگانی و اقتصادی مشترک و اعزام تیم‌های ورزشی، بدون شک جای پای ایران اسلامی را بیش‌ازپیش در منطقه استوارتر خواهد کرد.

۴. دعوت از دولتمردان جمهوری‌های خودمختار قفقاز شمالی و بستن قرارداد در زمینه‌های فرهنگی و هنری، اقتصادی، ورزشی و جز اینها: با توجه به دیدارهای شخصی این‌جانب با مسئولان دولتی قفقاز شمالی، از جمله وزیر فرهنگ و علوم تمامی جمهوری‌ها، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر اوستیای شمالی و جنوبی، چچن و آدیغه، و ابراز تمایل تمامی این افراد برای همکاری با ایران در تمامی عرصه‌ها، می‌توان با مقداری صرف هزینه و زمان، این افراد را به ایران دعوت کرد و تفاهم‌نامه‌های همکاری دوجانبه با این کشورها بست. قابل ذکر است که در قانون اساسی روسیه این روابط تا حدودی در اختیار خود جمهوری‌هاست. همکاری‌های دوجانبه برخی جمهوری‌ها، از جمله چچن،

داغستان و اینگوش با کشورهای حوزه خلیج فارس و کاباردینو - بالکاریا، کاراچای - چرکسیا، و آدیغه با ترکیه، اردن و اسرائیل، و همچنین آمدورفت‌های سران این دُول به این کشورها، الگو و ضامن مناسبی برای دعوت از این افراد برای حضور در ایران است.

۵. بازگشایی دفاتر و مراکز ایران‌شناسی و تقویت آموزش زبان فارسی در مدارس و دانشگاه‌های قفقاز شمالی: حضور صد هزار نفری ایرانیان بومی‌شده در قفقاز شمالی، از چرکستان تا داغستان، و عدم آشنایی ایشان با زبان فارسی، به علت فراموشی زبانی، همچنین علاقه‌مندی دانشگاهیان برای تأسیس دوره‌های زبان فارسی و تجربه موفق این روش از سال‌های پایانی دهه ۹۰ میلادی در دانشگاه دولتی ماخاچکالا و اوستیای شمالی، آثار فرهنگی و سیاسی مناسبی را در این مناطق بر جای می‌گذارد. در این میان، علاقه‌مندی ریاست دانشگاه دولتی گروزنی در چچن برای دایر کردن این دوره قابل توجه است. متأسفانه عدم حمایت رایزنی از این مراکز، باعث تعطیلی و یا سردی دانشجویان و دانشگاهیان این جمهوری‌ها شده است.

۶. اعطای راتبه (بورس) تحصیلی به دانشجویان بومی برای آموزش در دانشگاه‌های ایران: همان‌گونه که بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی کشورهای قفقاز از تحصیل‌کردگان کشورهای غربی‌اند و معمولاً بعد از بازگشت به کشورشان، از شعارهای کشور میزبان استفاده می‌کنند و نسبت به آن گرایش دارند و تجربه در مورد ایران نیز چنین نتیجه‌ای به بار آورده است. اعطای راتبه به برخی دانشجویان مستعد و کوشا جهت تحصیل در ایران و سپس بازگشت به کشورشان، بسیار حائز اهمیت است. سالیانه بسیاری از دانشجویان دانشگاه‌های قفقاز شمالی، با راتبه‌های اعطایی، به کشورهای چو ترکیه، اسرائیل و کشورهای اروپایی اعزام می‌شوند و در دوره‌های کوتاه و بلند تحصیلی شرکت می‌کنند. از جمله معروف‌ترین آنها می‌توان به میخائیل ساکاشویلی اشاره کرد که در هاروارد به تحصیل پرداخته است و بعد از دانش‌آموختگی برای فعالیت‌های سیاسی به میهن خود بازگشته است.

۷. بالا بردن حجم مبادلات اقتصادی با جمهوری‌های خودمختار و افزایش تردد ایرانیان و بالعکس: با توجه به پتانسیل‌های اقتصادی منطقه قفقاز شمالی که بازاری مناسب برای کالاهای ایرانی محسوب می‌شود و همچنین حمل و نقل آسان آن از طریق بندر انزلی و انتقال به بندر ماخاچکالا، می‌توان این چشم‌انداز را داشت که با برقراری ارتباطات سیاسی - فرهنگی، این عرصه نیز منافع اقتصادی و سیاسی به‌همراه آورد. نگاه مثبت مردم و مسئولان قفقاز شمالی، امکان این امر را آسان‌تر می‌کند.

۸. دعوت از استادان دانشگاه و شخصیت‌های فرهنگی قفقاز شمالی به ایران: برای تقویت

بسیاری از فاکتورهای فوق، دعوت و حضور شخصیت‌های علمی و فرهنگی منطقه در ایران و همکاری با مراکز فرهنگی و دانشگاهی، سطح دیپلماسی عمومی ایران در قفقاز شمالی را افزایش داده و معضلات متعدد ما در قفقاز جنوبی را در آینده کاهش خواهد داد. شایان ذکر است که راهکارهای فوق در زمینه دیپلماسی عمومی ایران حاصل مطالعات میدانی نگارنده است. هم‌اکنون که دستگاه دیپلماسی ایران هیچ رابطه‌ای با این مناطق ندارد، بالطبع در سرنوشت این مناطق حالت انفعال به خود گرفته است و همچون حادثه اخیر، از معادله حذف خواهد شد؛ درحالی‌که تمامی این رخدادها به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر ما تأثیرگذار است و منافع ملی ایران با این مسائل، از جمله امنیت در قفقاز شمالی و جنوبی، گره خورده است.

نتیجه‌گیری

اوستیا با فاصله‌ای کمتر از سیصد کیلومتر از مرزهای سیاسی ایران، یک نقطه ناشناخته برای ایرانیان است و با توصیفات فوق می‌توان نتیجه گرفت که در تاریخ ایران‌زمین، همواره این دو سرزمین ارتباطات ناگسسته و گوناگونی داشته‌اند، ولی در دوران اخیر، به‌خصوص بعد از عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای، جدایی کامل ایران و اوستیا برقرار شد. سیاست‌های روسی‌سازی در دوران تزاری و کمونیستی بر این منطقه تأثیر شگفتی نهاده است؛ به طوری که نگارنده در تماسی که با مردم عادی آن نواحی گرفت، دریافت که برخی از آنان حتی نام ایران را نشنیده‌اند. باید در این عرصه، هم در ایران و هم در قفقاز، تعاملی متقابل به وجود آید تا این فاصله به حداقل برسد. این در حالی است که تأثیرگذاری در این منطقه از لحاظ منافع ملی ایران نیز حائز اهمیت است؛ به‌خصوص اختلافات شدید روسیه بر سر اوستیای جنوبی با گرجستان و حالت ژئوپولیتیکی اوستیا و قرار گرفتن در مرکز قفقاز می‌تواند نقش مهمی در مسائل آینده قفقاز داشته باشد.

در پایان قابل ذکر است که بر اساس داده‌های این مقاله می‌توان نتیجه گرفت که اقوام آسی‌ ادامه‌دهنده راه اقوام سکایی، سرمتی و آلانی در قفقاز شمالی بوده‌اند و جزو میراث ایران فرهنگی در قفقازند که پس گذشت هزاران سال، همچنان به حیات فرهنگی خود به‌عنوان تیره‌های نژاد هندواروپایی (آریایی) از شاخه ایرانی ادامه داده‌اند.

یادداشت‌ها

۱. جهت کسب اطلاعات بیشتر و دیدن و آشنا شدن با تیره‌های این منطقه ر.ک: امیراحمدیان (۱۳۷۶)؛ آکینر (۱۳۶۷)؛ برجیان (۱۳۷۷).
۲. به اعتقاد برخی از دانشمندان و زبان‌شناسان روسی، یک دسته زبان دیگر به نام کارتولی موجود است.
۳. سکاها یا اسکیف‌ها یا تورانیان.
۴. قفقاز شمالی یا ماورای قفقاز، از نظر ما ایرانیان؛ زیرا روس‌ها به قفقاز جنوبی **فرای قفقاز** یا **ماورای قفقاز** می‌گویند.
۵. سرمت‌ها همان فرزندان اسطوره‌ای سَلْم، فرزند فریدون هستند که نواحی غربی ایران به وی رسید. احتمالاً سرمت‌ها یا سارمات‌ها یا سلمتیان از سایر قبایل سکایی بودند که از شرق دریای مازندران به غرب مهاجرت کردند و در جبال قفقاز اسکان گزیدند.
۶. جهت کسب اطلاعات بیشتر در زمینه این ادعا به نشریه روسی **آس - آلان - نارت - ترک** که در مسکو چاپ می‌شود مراجعه نمایید.
۷. **ایبریا** در گرجستان شرقی واقع بوده است.
۸. برای اطلاع از تاریخ سکاهای غربی و سرمت‌ها، ر.ک: برجیان (۱۳۷۷)؛ صص ۱۷۷-۱۴۲ و (۱۳۸۲).
۹. بدیل **ry** ایرانی باستان به **I** سکایی قاعده است. برگرفته از: برجیان (۱۳۸۲).
۱۰. قبایلی که باید با یوئه‌چی‌های منابع چینی مرتبط باشند. برگرفته از: برجیان (۱۳۸۲).
۱۱. جهت کسب اطلاعات بیشتر ر.ک: امیراحمدیان (۱۳۷۷) و یا (۱۳۸۵)؛ صص ۵۰.
۱۲. به عربی می‌گوید: **تَعَمَّمُ بالسَّحَابِ**.
۱۳. به‌طور کلی به چهار تیره قفقازی آبخاز، چرکس، آدیغه و کاباردی می‌گویند: **Circassians**.
۱۴. دحساس باید تصحیفی باشد از «رخش آس». این لفظ را می‌توان با **Roxolani = رخش الانی** مقایسه کرد. نک: Minorsky, V. (1970): 445.
۱۵. مسعودی آن را به صورت **گَرگَنْداج** ثبت کرده است.
۱۶. محل این شهر معلوم نیست. نک: Minorsky (1978): 446؛ و نیز یاقوت حموی (۱۹۶۵)؛ صص ۳۱/۰۴.
۱۷. در **نامه تنسر** (منسوب به اردشیر بابکان)، حاکم آلان در ردیف چند پادشاهی آمده که صاحب ثغور (مرزدار) و بنابراین شایسته عنوان شاه بوده است و بر تخت زرین می‌نشیند. نک: کریستین‌سن (۱۳۴۵)؛ صص ۸۴ و ۳۹۵.
۱۸. برای اعلام جغرافیایی بازمانده از آلان در اروپا، ر.ک: Tomaschek, W.: 133-140.
۱۹. **سرای** برگرفته از کلمه فارسی **سرای** به معنی خانه است که پایتخت جانشینان چنگیز در دشت قباچاق (آردوی زرین)، واقع در کرانه ولگا بود.
۲۰. کاباردها از اقوام قفقازی هستند که هم‌اکنون در میان جمهوری‌های اوستیای شمالی و چرکس - کراچای، با عنوان جمهوری خودمختار کاباردینو - بالکار قرار دارند و از نظر سیاسی به روسیه وابسته‌اند.
۲۱. کاختی (**Kakheti**) یکی از استان‌های کنونی گرجستان است که در شرق آن واقع شده. در این زمان نیز منظور از کاختی محدوده‌ای میان گنجه و تفلیس و حله فاصل میان رود کورا با جبال قفقاز است که همواره برای این منطقه از طرف ایران یا گرجستان پادشاهی انتخاب می‌شد.
۲۲. کارتلی در مجاورت منطقه کاختی قرار دارد و با جمهوری اوستیای جنوبی کنونی مطابقت دارد. شاه کارتلی مترادف است با شاه کاختی و این دو منطقه در بسیاری از منابع یکسان تلقی شده‌اند؛ بنابراین بهتر است

- بگویم: شاه کاختی و کارتلی (کارتالین). نک: *تذکره الملوک*، ج ۲: ص ۵ و ۷۶ و نیز *مجمعل التواریخ*، ابوالحسن گلستانه، صص ۳۴۸-۳۴۹.
۲۳. سرقرمزی‌ها به جهت نشان خاصی که داشتند (عمامه‌ای که دوازده نوار قرمز داشت) این‌طور نامیده می‌شدند.
۲۴. آلاقیر هم‌اکنون یکی از شهرهای اوستیای شمالی است که در مغرب ولادی قفقاز قرار گرفته است.
۲۵. این قلعه در کوهستان‌های جنوبی اوستیا همچنان وجود دارد.
۲۶. نوزال (Nuzal) هم‌اکنون شهری است در جنوب غربی ولادی قفقاز که دارای تنگ‌ها و دره‌های متعددی است (واقع شده در تنگ تاریخی آلاقیر).
۲۷. لزگی‌ها یکی از اقوام قفقازی هستند که هم‌اکنون در جمهوری‌های داغستان و آذربایجان زندگی می‌کنند.
۲۸. این سند در وزارت خارجه ایران موجود است که در کتاب *اسنادی درباره روابط ایران و قفقاز* به چاپ رسیده است.
۲۹. برگرفته از اسم تاریخی *کاسپی* که در برخی از منابع جغرافیای تاریخی با عنوان قزوین شناخته شده است.

منابع

- آبایف، و. ای (بی‌تا): «شرحی در پیرامون واژه‌شناسی نام‌های خاص ایرانی»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، ترجمه عنایت‌الله رضا، س ۱۲، ش ۲، صص ۲۴۴-۲۰۹.
- آق‌قاسمی، عباسقلی (۱۳۸۲): *گلستان ارم*، ویرایش مهدی کریمی، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- آکینر، شیرین (۱۳۶۷): *اقوام مسلمان اتحاد شوروی*، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابوالفداء، اسماعیل (۱۸۴۰م): *تقویم البلدان*، به کوشش رنوو دوسلان، پاریس.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۴۸): *درباره زبان آسی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اسکندربیک ترکمان (۱۳۵۰): *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- *اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز* (۱۳۷۲): تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- امیراحمدیان، بهرام (۱۳۷۶): *جغرافیای قفقاز*، تهران: وزارت خارجه.
- ----- (۱۳۷۷): «راه‌های ارتباطی قفقاز»، *مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، س ۷، دوره ۳، ش ۲۵، صص ۷۸-۹۴.
- ----- (۱۳۸۵): «جاده نظامی گرجستان و گذرگاه داریال»، *فصلنامه ایراس*، س ۱، ش ۲، زمستان، صص ۶۰-۵۰.
- اورسل، ارنست (۱۳۸۲): *سفرنامه قفقاز و ایران*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی.
- ایملیانووا، ن. م. (۱۳۸۵): «ایران در تاریخ قفقاز»، *فصلنامه ایراس*، ترجمه علیرضا عامری، س ۱، ش ۱، پاییز، صص ۵۶-۴۱.

- ایملیانووا، ن. م. (بی‌تا)؛ «اوستیا در تاریخ ایران»، دوماهنامه فرهنگ روس، ش ۵، صص ۳۴-۲۶.
- بارتولد و دیگران (۱۳۵۸)؛ *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: امیرکبیر.
- برجیان، حبیب (۱۳۷۷)؛ «ترکیب قومی قفقاز»، *مجله ایران‌شناخت* (فصلنامه انجمن ایران‌شناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز)، ش ۱۰، پاییز، صص ۱۲۹ و ۱۰۳.
- ----- (۱۳۷۷)؛ «سیری در تاریخ اقوام ایرانی‌زبان اروپای شرقی»، *مجله ایران‌شناخت* (فصلنامه انجمن ایران‌شناسان کشورهای مشترک‌المنافع و قفقاز)، ش ۱۱، زمستان، صص ۱۷۷-۱۴۲.
- ----- (۱۳۸۲)؛ «هزاره آلان در قفقاز شمالی»، *فصلنامه آران*، ش ۱، صص ۱۰۸-۹۲.
- بنیکسن، مری و دیگران (۱۳۷۷)؛ *دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز*، ترجمه غلامرضا تهامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- بینگسن، الکساندر و مری براکس‌آپ (۱۳۷۰)؛ *مسلمانان شوروی*، ترجمه کاوه بیات، تهران: شیرازه.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲)؛ *تحذیر نهاییت الاماکن*، ترجمه احمد آرام، تهران: دانشگاه تهران.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۶)؛ *یشت‌ها*، به کوشش بهرام فره‌وشی، ج ۲، تهران: فروهر.
- *حدود العالم من المشرق الی المغرب* (۱۳۷۲)؛ به تصحیح مریم میراحمدی و غلامرضا وره‌رام، تهران: دانشگاه الزهراء.
- خاقانی شراونی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۲)؛ *دیوان*، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، ج ۷، تهران: زوار.
- *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی* (۱۳۸۳)؛ ذیل عنوان آلان و اوستیا، ج ۱ و ۱۰، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- *دانشنامه جهان اسلام* (۱۳۷۴)؛ ذیل عنوان آلان و اوستیا، ج ۱، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- داوودخانف، ماردیروس (۱۸۷۰)؛ *جغرافیای قفقاز*، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۳۹۵۵ در جلد ۶، ۱۵۴ برگ.
- دوکتزبوئه، موریس (۱۳۶۵)؛ *مسافرت به ایران*، ترجمه محمود هدایت، تهران: جاویدان.
- رضا، عنایت‌الله (۱۳۷۲)؛ «اوستیا»، *مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، س ۲، ش ۱، صص ۱۶۴-۱۴۹.
- روملو، حسن‌بیک (۱۳۴۹)؛ *احسن التواریخ*، به تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شریعتی، سید محمدعلی (۱۳۸۴)؛ «اوست‌ها، ایرانیانی در قلب قفقاز»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۵۰، تابستان، صص ۱۶۴-۱۴۷.
- طالبوف تبریزی، عبدالرحیم (۱۹۰۱)؛ *سفرنامه آبگرم قفقاز*، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره فیلم ۳۹/۲، ۵۴ برگ.
- علوی شیرازی، میرزا محمدهادی (۱۳۶۳)؛ *سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) به روسیه*، به کوشش محمد گلبن، تهران: دنیای کتاب.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹)؛ *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، ج ۳، ش ۵، تهران: نشر قطره.
- ----- (بی‌تا)؛ *شاهنامه*، از دست‌نویس موزه فلورانس، به قلم عزیزالله جوینی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- فکرت، محمدآصف (۱۳۷۶)؛ «آلان»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، صص ۵۷۷ و ۵۷۸.
- قمی، قاضی احمد بن شرف‌الدین (۱۳۵۹)؛ *خلاصه التواریخ*، به تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- کریستین سن، آرتور (۱۳۵۴): *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران: ابن سینا.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۳۷): *ویس و رامین*، به کوشش محمدجعفر محبوب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- *لغت نامه دهخدا* (۱۳۷۳): *ذیل عنوان آلان و اوستیا*، ج ۱ و ۳، ص ۷۱۲۲، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۹): *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ----- (۱۳۷۸): *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱ و ۲، چ ۶، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۷): *ایران در عهد باستان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- Abaev, V. I. and H.W. Bailey (1988); "Alans", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. 1, London & New York, Iranica Press, pp. 801-803.
- Allen, W. E. D. and Paul Muratoff (1953); *Caucasian Battlefields: A History of the Wars on the Turko-Caucasian Frontier (1828-1921)*; New York: Cambridge University Press.
- Artamanov, M. I (1962); *Istoriya Khazar*, Leningrad.
- Bachrach, B.S. (1973); *The History of Alans in the West*; Minneapolis: Cambridge University Press.
- Baddeley, John F. (1908); *The Russian Conquest of the Caucasus*; London: Longmans, Green, and Co.
- Baddeley, John F. (1940); *The Rugged Flanks of the Caucasus*; vol. I: 187; vol. II, chapters' xvii-xxi.
- Barrett, Thomas M. (1999); *At the Edge of Empire: The Terek Cossacks and the North Caucasus Frontier, 1700-1860*; Boulder: Westview Press.
- Christian, D. (1998); *A History of Russia*; vol. 1, Central Asia and Mongolia, Oxford University Press.
- Minorsky, V. (1953); *Studies in the Caucasian History*; London.
- Minorsky, V. (1978); "The Alan capital Magas and the Mongol campaigns", in V. Minorsky, *The Turks, Iran and the Caucasus in the Middle Ages*; London.
- Minorsky, V. (1985); *A History of Sharvan and Darband*; Cambridge.
- Moses Khorenats'I (1978); *History of the Armenians*; tr. R.W. Thomson, Cambridge, Mass.
- Moule, A. C. (1930); *Christians in China before the year 1550*; London.
- Nasmyth, Peter (1998); *Georgia: In the Mountains of Poetry*; New York: St. Martin's Press.
- *The Encyclopedia Iranica* (1990); 2 & 7 Volume, London & New York.
- *The Encyclopedia of Islam* (1990); IV & II Volume, Leiden.
- *The First Encyclopedia of Islam (1913-36)* (1987); II Volume, Leiden & New York.
- *The New Encyclopedia Britannica* (1991); I Volume, the University of Chicago.



- Авксентьев, А. (1984); *Ислам на Северном Кавказе*; Ставропольское Книжное Издательство.
- *Большой советской энциклопедии* (БСЭ); выпущенной издательством «Советская энциклопедия» в 1969-1978 годах.
- Гарданова, В. К. (1968); *Культура и Быт Народов Северного Кавказа* (1917-1967 гг.); Издательство Наука, Москва.
- Гордин, Я. А. (2000); *Кавказ: земля и кровь*; Россия в Кавказской войне XIX века. СПб.
- Гордин, Я. А. (2006); *Русский человек и Кавказ, Культура и общество*; Альманах Фонда им. Д.С. Лихачева. Вып. 2-3. СПб.
- Лавров, Л. И. (1951); *Формы жилища у народов Северо-Западного Кавказа до середины XVIII века*; Советская этнография. № 4.
- Эльмесов, А. М. и Х. М. Казанов (1905); *Из Истории Русско-Кавказской Войны*.

